

بررسی نظریه هنجارمندی منطق با تکیه بر انتقادات هارمن و ارائه تبیینی از این نظریه

سیدعلی کالانتاری*

چکیده

همان‌طور که اصول اخلاقی بر افعال ما هنجار وضع می‌کنند و آن‌ها را به درست (correct) و نادرست (incorrect) تقسیم می‌کنند، اصول و قوانین منطق نیز براساس نظریه هنجارمندی منطق (normativity of logic) روی تفکر و استدلال‌های معمول در زبان روزمره هنجار می‌گذارند. صورت‌بندی‌های گوناگونی از این نظریه در متون فلسفی وجود دارد که از چند دهه گذشته تا حال محل بحث و منازعات گسترده‌ای بوده‌اند. در مقاله پیش‌رو صورت‌بندی‌های مذکور را با تکیه بر انتقادات مشهور گیلبرت هارمن علیه نظریه هنجارمندی منطق بررسی خواهیم کرد. راه‌برد کلی هارمن در نقد هنجارمندی منطق تلاش برای توجیه این مدعاست که هیچ صورت‌بندی معقولی از هنجارمندی منطق نمی‌توان ارائه داد. ما نیز پس از بررسی استدلال‌های او استدلال خواهیم کرد که می‌توان صورت‌بندی مقبولی از این نظریه ارائه داد، به‌طوری‌که نقدهای هارمن بر آن کارگر نیفتند. در گام آخر نیز تبیینی از چرایی هنجارمندی منطق براساس مفهوم باور ارائه خواهیم داد. بدین منظور ابتدا نظریه مهمی را شرح می‌دهیم که درباره مفهوم باور که در متون فلسفی به نظریه هنجارمندی باور (normativity of belief) مشهور است و سپس استدلال می‌کنیم که نظریه مذکور مستلزم هنجارمندی منطق است.

کلیدواژه‌ها: هنجارمندی منطق، استدلال، باید، توانستن، هارمن، باور.

* استادیار فلسفه، دانشگاه اصفهان، گروه فلسفه، a.kalantari@ltr.ui.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۱۴

۱. مقدمه

نظریهٔ هنجارمندی منطق (normativity of logic) موضوع بسیاری از مباحث فلسفی جذاب و جدلی چند دههٔ اخیر در حوزهٔ مباحث عقلانیت، فلسفهٔ منطق، و فلسفهٔ ذهن بوده است (Steinberger 2017a, 2017b, 2017c; MacFarlane 2002, 2004). براساس نظر مدافعان این نظریه، همان‌طور که اصول اخلاقی روی افعال ما هنجارگذاری می‌کنند و آن‌ها را به درست (correct)، نادرست (incorrect)، بد، یا خوب تقسیم می‌کنند، اصول و قوانین منطق نیز روی تفکر و استدلال‌های (reasoning) معمول در زبان روزمره هنجارگذاری می‌کنند. براساس این نظر، منطق واضح هنجارها و قوانین فکر است و به افراد می‌گوید که شیوهٔ درست یا نادرست اندیشیدن در زبان عادی چیست. به بیان دیگر افراد چگونه باید یا نباید فکر کنند یا استدلال آورند (بنگرید به Frege 1918; Steinberger 2017b). برای شاهدهی ساده در این باره می‌توان به مواضع منتقدانه‌ای اشاره کرد که ما معمولاً در گفت‌وگوهای عادی در نسبت با شخصی اتخاذ می‌کنیم که مثلاً به نتیجه یا نتایج منطقی باورهای خود باور ندارد، یا حتی کسی که مجموعه‌ای از باورهای منطقاً ناسازگار دارد (Steinberger 2017a). به‌طور شهودی، اتخاذ این موضع منتقدانه مؤید این ایده است که داشتن تفکر منطقی (مثلاً ملتزم بودن به استلزامات منطقی باورها) به لحاظ عقلانی ارزشمند است و از این معیار برای ارزیابی تفکر و استدلال‌های افراد بهره می‌جوییم.

هدف ما در این مقاله بررسی معنا و صورت‌بندی هنجارمندی منطق و هم‌چنین ارائهٔ تبیینی جدید از نظریهٔ مذکور است. بدین منظور، در بخش اول مقاله، پس از اشاره به نکاتی ایضاحی که به روشن شدن بهتر مفهوم هنجارمندی منطق کمک خواهد کرد، دو صورت‌بندی کلاسیک از این نظریه را تشریح خواهیم کرد که به کرات در متون فلسفی نقد و بررسی شده‌اند. در بخش دوم انتقادات هارمن (1984, 1986) را بررسی خواهیم کرد که از منتقدان شهیر نظریهٔ هنجارمندی منطق است. انتقادات او به‌طور کلی ناظر به این مدعا است که استدلال‌های معمول در زبان روزمره و منطق دو حوزهٔ کاملاً بی‌ربط‌اند؛ منطق واجد نقش راه‌نمایی‌کننده یا حامل پیامد هنجارین برای استدلال‌های عادی نیست. از نظر هارمن منطق اعتبار ساخت‌های استدلالی متشکل از گزاره‌ها را بررسی می‌کند؛ از این رو ارتباطی به نحوهٔ تفکر و استدلال عادی ما ندارد که متشکل از حالات ذهنی و روان‌شناختی است. در بخش سوم مقاله نشان خواهیم داد که نقد هارمن متوجه تمامی صورت‌بندی‌های نظریهٔ هنجارگرایی منطق نیست. استدلال خواهیم کرد که می‌توان صورت‌بندی‌های مقبول‌تری از

این نظریه ارائه داد که نقدهای هارمن بر آن‌ها کارگر نمی‌افتد. در بخش چهارم که نوآورانه‌ترین بخش این مقاله است، تبیینی از چرایی هنجارمندی منطق براساس معنا و مفهوم باور ارائه خواهیم کرد.

۲. تشریح دو صورت‌بندی کلاسیک از نظریهٔ هنجارمندی منطق

پیش از پرداختن به نکات فنی درباب صورت‌بندی نظریهٔ هنجارمندی منطق لازم است برای روشن‌تر شدن مدعای این نظریه به چند نکته درباب معنای مفاهیم کلیدی اشاره کنیم که در سطرهای قبل برای تشریح نظریهٔ هنجارمندی منطق ذکر کردیم؛ ازجمله «قانون»، «تفکر»، «منطق»، و نکتهٔ اول ناظر به مفهوم قانون در تعریفی است که از نظریهٔ هنجارمندی منطق ذکر کردیم؛ یعنی این‌که براساس این نظریه منطق واضح هنجارها و قوانین فکر است. چنان‌که فرگه به‌درستی بیان می‌کند، قوانین را می‌توان به دو گروه قوانین توصیفی (descriptive) و هنجاری (normative) تقسیم کرد. قوانین دستهٔ اول توصیف‌کنندهٔ انتظام موجود میان اشیا و رخدادهای جهان است و بیش‌ترین نقش تبیینی را در علوم دارند. قوانین دوم هنجاری‌اند و برخلاف گروه اول، توصیف‌گر نظم موجود در جهان نیستند، بلکه نقش توصیه‌ای دارند؛ یعنی معیارهایی را برای فعل افراد قرار می‌دهند و به آن‌ها می‌گویند چه کاری را باید انجام دهند و چه کاری را خیر (MacFarlane 2002: 35). برای مثال، قوانین نیوتن در فیزیک مثال خوبی از قوانین توصیفی‌اند. آن‌ها بازتاب‌دهندهٔ نظم دینامیک یا رابطهٔ موجود میان رخدادهای فیزیکی عالم‌اند. اما قوانین اخلاقی هنجاری‌اند و نه توصیفی. مثلاً افراد بسیاری دست به اعمال غیراخلاقی هم‌چون قتل یا شکنجهٔ کودکان بی‌گناه می‌زنند. بنابراین قانون‌دانستن اخلاق به این معنا نیست که این قوانین توصیف یا بازتاب رفتار واقعی افراد در جامعه است، بلکه به این معناست که چه کاری درست یا نادرست است. به‌بیان‌دیگر افراد را راهنمایی می‌کند تا بدانند چگونه باید رفتار کنند. پس، نظر فیلسوفان نیز درباب نظریهٔ هنجارمندی منطق این نیست که قوانین منطق توصیف‌کنندهٔ نحوهٔ تفکر یا استدلال‌ورزی آدمیان است؛ کم‌این‌که افراد در بیش‌تر مواقع به‌نحو درستی استدلال نمی‌کنند و استدلال‌های معتبر و نامعتبر وجود دارد. منظور از نظریهٔ هنجارمندی منطق این است که این علم نقش راهنمایاننده یا توصیه‌ای در نحوهٔ استدلال‌آوری ما بازی می‌کند.

نکتهٔ دوم ناظر به واژهٔ تفکر در تعریف نظریهٔ هنجارمندی است. این واژه در گفتمان فنی فلسفهٔ ذهن به دو معنای متفاوت به‌کار می‌رود: گاهی به‌معنای گزاره (proposition)، محتوا

(content)، یا آنچه متعلق فکر کردن (what is thought) است و گاهی به معنای عمل ذهنی فکر کردن در زندگی روزمره. در تعریف هنجارمندی منطق صرفاً معنای دوم فکر مدنظر ماست؛ زیرا اصولاً هنجارها مقیدکننده افعال اند و نه گزاره‌ها. بر این اساس وقتی بیان می‌شود که منطق واضح هنجارها و قوانین فکر است منظور آن است که این هنجارها فعل تفکر را مقید می‌کنند (Steinberger 2017b: 150). نکته مهم دیگر آن است که اگرچه عمل فکر کردن دایره وسیعی از افعال ذهنی را اعم از حکم کردن، استدلال‌آوری، حدس زدن، تصور کردن، و غیره را در بر می‌گیرد، از این میان آنچه در نظریه هنجارمندی منطق بیش‌تر مدنظر فیلسوفان است عمل استدلال‌آوری است؛ بنابراین وقتی می‌گوییم منطق واضح قوانین فکر است منظورمان این است که منطق هنجارهایی را بر استدلال کردن ما در زبان عادی وضع می‌کند. در ضمن توجه به این نکته نیز ضروری است که منظور از استدلال کردن نیز استدلال در زبان عادی (reasoning) است و نه استدلال در زبان فنی منطق (argument). درحقیقت، معنای اول از استدلال است که نظریه هنجارمندی منطق را تبدیل به مبحثی جذاب و جدلی میان فلاسفه معاصر منطق کرده است. استدلال در معنای دوم (argument) به معنای رابطه بین مقدمات و نتیجه در زبان منطق است و روشن است که برای حصول استدلال معتبر در این معنا باید از قواعد منطق استفاده کنیم (بنابراین واضح است که در این معنا منطق دانش هنجارین است). در ضمن، در این معنا از استدلال لازم نیست به مقدمات باور داشته باشیم، بلکه برای بررسی اعتبار استدلال صرفاً فرض صدق مقدمات کفایت می‌کند. این معنا از استدلال معادل است با تعاریف مربوط در کتب آموزشی منطق. استدلال در معنای اول آن (reasoning)، که البته مدنظر ماست، ناظر به واقعیت روزمره آن در زبان عادی است. در این معنا منظور از استدلال سامان‌دهی شبکه باور (web of belief) براساس باورهای قبلی است؛ به بیان دیگر، براساس باورهای قبلی چه باوری را به مجموعه باورهای خود اضافه یا از آن کم کنیم.^۱ برای نمونه براساس این معنا از استدلال گاهی به این دلیل که باوری جدید پیامد منطقی باورهای قبلی است به مجموعه باورها افزوده می‌شود و گاه باوری به این دلیل که در تناقض با باورهای قبلی است از مجموعه باورها حذف می‌شود. مدعای نظریه هنجارمندی منطق این است که منطق نقش هدایت‌گر در معنای اخیر از استدلال ایفا می‌کند. به بیان دیگر در سامان‌دهی مجموعه باورها برای کاستن یا افزودن باورهای جدید ایفای نقش می‌کند. چنان‌که گفتیم گیلبرت هارمن (1984, 1986) از اساس منکر چنین نقشی برای منطق است. از نظر وی منطق و استدلال‌های عادی دو حوزه به‌کل متمایزند. این مدعا در بخش بعد، به تفصیل، بررسی می‌شود.

نکتهٔ سوم این است که مدعای طرفداران نظریهٔ هنجارمندی منطق مثل مک‌فارلن و دیگران این نیست که قواعد منطق تمام استدلال‌ها در زبان عادی (اعم از قیاسی، استقرایی، IBE، و غیره) را هدایت می‌کنند، بلکه ادعای آن‌ها این است که قواعد منطق نقش راهنما برای استدلال‌های قیاسی در زبان عادی بازی می‌کنند؛ حال آن‌که مخالفان این نظریه مانند هارمن، که تمرکز اصلی ما بر نقد و بررسی آرای اوست، این است که قواعد منطق نه تنها چنین نقشی ندارند، هیچ ربطی به استدلال‌های قیاسی در زبان عادی ندارند و آن‌ها را هدایت نمی‌کنند. از بخش دوم به بعد سعی کرده‌ایم همین ادعای اخیر هارمن را بررسی و نقد کنیم.

نکتهٔ آخر هم این‌که برای تعریف و بررسی نظریهٔ هنجارمندی منطق لازم نیست منطق خاصی را، مثلاً منطق کلاسیک، ربط، شهودگرا، یا غیره، مدنظر داشته باشیم، بلکه به قول اشتین‌برگر (2017a) یک تلقی عام از منطق برای این بررسی کفایت می‌کند. در مبحث پیش‌رو منظور از منطق هر چیزی است که رابطهٔ «پیامد منطقی» را میان محمول‌های صدق (مثل گزاره‌ها) برقرار سازد. در این صورت واضح است که منطق کلاسیک، ربط، شهودگرا، و غیره مصادیقی از منطق به معنای عام خواهند بود. از این رو در این مقاله، صرفاً برای سهولت در بحث و هم‌چنین پیروی از شرح مشهور اشتین‌برگر در تقریر نظریهٔ هنجارمندی منطق، مألوف‌ترین نوع منطق، یعنی منطق کلاسیک، را در نظر می‌گیریم. اما این نکته آسیبی به کلیت صورت‌بندی‌های ما از نظریهٔ هنجارمندی منطق نخواهد زد؛ چراکه طرفداران منطق‌های غیر کلاسیک نیز می‌توانند به سهولت صورت‌بندی ما از نظریهٔ هنجارمندی باور را براساس منطق دل‌خواه خود بازنویسی کنند، یعنی علامت « \models » یا عبارت «پیامد منطقی» و ... را که ما در صورت‌بندی نظریهٔ هنجارمندی به کار برده‌ایم برای تطابق با مفهوم پیامد منطقی در دستگاه دل‌خواه خود تعبیر کنند.

اکنون برگردیم به بحث اصلی خود. چنان‌که بیان شد، از نظر مدعیان نظریهٔ هنجارمندی، منطق روی استدلال‌های عادی ما هنجارگذاری می‌کند. این‌که چگونه این تقید هنجارگذارانه را می‌توان به‌طور دقیق صورت‌بندی کرد بحثی جذاب در متون فلسفی چند دههٔ اخیر بوده است و تمرکز ما نیز در این مقاله ناظر به همین مبحث است. ابتدا لازم است دو صورت‌بندی کلاسیک را (و البته در حال حاضر نامحبوب) از نحوهٔ تقیید استدلال‌ها توسط منطق ذکر کنیم. این دو صورت‌بندی کلاسیک عبارت‌اند از:

(N1): برای هر شخص S و هر گزارهٔ p اگر p پیامد منطقیِ باورهای S باشد، آن‌گاه شخص باید به p نیز باور داشته باشد (هنجار مراعات پیامد منطقی).

و

(N2): برای هر شخص S و هر گزاره p: S باید از باورهای منطقاً ناسازگار پرهیز کند (پرهیز از ناسازگاری منطقی).^۲

هنجار اول توصیه‌ای و هنجار دوم منع‌کننده است، از این رو منطقاً مستقل از یکدیگرند. دلیل استقلال این دو را می‌توان به این شکل بیان کرد: فرض کنید شخصی به p و «اگر p آن‌گاه q» باور داشته باشد. او براساس اصل اول باید به q نیز باور داشته باشد. اما اصل اول، برخلاف اصل دوم، به وی نمی‌گوید که وی باید از باور به «نه p» پرهیز کند. باور به «نه p» وقتی شخص به p و «اگر p آن‌گاه q» باور داشته باشد تخطی از اصل دوم و نه از اصل اول محسوب می‌شود. از سوی دیگر اصل دوم به شخص نمی‌گوید که وی باید به q باور داشته باشد، حتی اگر وی به p و «اگر p آن‌گاه q» باور داشته باشد.^۳

در بخش بعدی مقاله، چنان‌که وعده داده شد، انتقادات هارمن علیه نظریه هنجارمندی منطق را بررسی خواهیم کرد.

۳. بررسی انتقادات هارمن علیه نظریه هنجارمندی منطق

هارمن که از منتقدین مشهور نظریه هنجارمندی منطق است هر دو صورت‌بندی فوق را نقد کرده است (1984, 1986). به‌طور خلاصه از نظر او این درک شهودی ما که منطق برای استدلال‌های قیاسی زبان عادی نقش راه‌نمایی‌کننده دارد یا پیامدهای هنجارین برای آن دارد ناشی از یک بدفهمی و خلط میان منطق قیاسی و فرایند روان‌شناسانه استدلال‌ها در زبان عادی است. استدلال در زبان عادی، به‌لحاظ فنی، عبارت است از فرایندی ذهنی برای تثبیت یا اصلاح مجموعه باورهایمان (بنگرید به Steinberger 2017a)؛ از این رو هارمن آن را امری روان‌شناسانه می‌داند. از طرف دیگر، منطق قیاسی رابطه «پیامد منطقی بودن» را میان چند گزاره (و نه حالات ذهنی مثل باور) برقرار می‌سازد. مثلاً بررسی می‌کند که با فرض صدق چند گزاره، مقدمات، آیا نتیجه، که آن هم یک گزاره است، ضرورتاً صادق است یا خیر. از نظر هارمن این‌که گزاره‌ای منطقاً پیامد گزاره‌های دیگر باشد پیامد هنجارینی برای باور من به آن، که حالتی روان‌شناختی است، ندارد. راه‌برد هارمن برای تبیین نامقبول‌بودن نظریه هنجارمندی منطق نقد صورت‌بندی‌های فوق از این نظریه است.

در ادامه، استدلال‌های او را به‌هم‌راه چند استدلال دیگر، به ترتیب علیه N1 و N2، تشریح و بررسی می‌کنیم. این استدلال‌ها مؤید نامقبول‌بودن هر دو صورت‌بندی از نظریه

هنجارینگی است. اگرچه در بخش بعدی استدلال خواهیم آورد که صورت‌بندی دیگری از نظریهٔ هنجارمندی منطق وجود دارد که انتقادهای هارمن بر آن‌ها کارگر نمی‌افتد.

براساس NI، اگر شخصی به p و «اگر p آن‌گاه q » باور داشته باشد، باید به q نیز باور داشته باشد؛ اما واضح است که این امر همواره صادق نیست. می‌توان مثال‌هایی یافت که در آن‌ها اگرچه شخص به p و «اگر p آن‌گاه q » باور دارد، نباید به q نیز باور داشته باشد (Harman 1984: 9). مثلاً فرض کنید مهدی باور دارد که (۱) اگر به درون یخچال نگاه کند، همبرگر خود را می‌بیند و (۲) به درون یخچال نگاه می‌کند؛ اما فرض کنید اگرچه عملاً وی به درون یخچال نگاه می‌کند، همبرگری نمی‌بیند (مثلاً به این دلیل که خواهر وی قبلاً آن را خورده است). براساس NI، (۱) و (۲) مستلزم این نتیجه است که مهدی باید باور کند که همبرگر خود را می‌بیند؛ اما این نتیجه براساس اوضاع و شواهد معرفت‌شناختی در این سناریو نامعقول است. مهدی شواهد معرفت‌شناختی برای باور به این‌که همبرگر خود را در یخچال می‌بیند ندارد (چون واقعاً آن را ندیده است). بنابراین، برخلاف آنچه NI می‌گوید، دلیلی نداریم تا وی را ملزم به اتخاذ این باور بدانیم.

غیر از دلیل مذکور، استدلال دیگری نیز می‌توان برای رد هنجار NI اقامه کرد. در منطق کلاسیک (هم‌چنین دیگر منطق‌های مشهور) می‌توان گزارهٔ A را از A نتیجه گرفت. این امر براساس هنجار NI به نتیجهٔ محافظه‌کارانهٔ معرفت‌شناختی می‌انجامد. به این معنا که، براساس این اصل، اگر شخص به A باور داشته باشد، آن‌گاه وی باید به A باور داشته باشد. به بیان دیگر وی باید باورهای موجود خود را حفظ کند. اما هم‌چنان‌که بروم به‌درستی می‌گوید، باورها خودتوجیه‌گر نیستند؛ یعنی ما گاهی به موضوعاتی باور داریم که نباید باور داشته باشیم. برای نمونه، باور من به مسائل خرافی مثل «چشم‌زخم» دلیلی بر ضرورت حفظ آن نیست؛ زیرا به لحاظ معرفتی باور مذکور کاذب است و عقلاً باید از مجموعهٔ باورهای ما کنار گذاشته شوند (دربارهٔ این مطلب که چرا کذب یک باور دلیلی برای رد آن باور است بنگرید به بخش انتهایی مقاله).

ممکن است گفته شود که با اعمال تغییراتی در اصل رعایت پیامد منطق در استدلال (که آن را هنجار «بستار منطقی» می‌نامیم) می‌توان این اصل را از ابطال رهانید. به این شکل:

هنجار بستار پیامد منطقی: شبکهٔ باور باید در رابطهٔ پیامد منطقی بسته باشد؛ به این معنا که اگر باورهای شخص منطقیاً مستلزم نتیجه‌ای (مثل A) بود که عضو مجموعهٔ باورها نبود، در آن صورت شخص یا باید باور مذکور را به شبکهٔ باور خود اضافه کند یا حداقل یکی از باورهایی را که منطقیاً مستلزم باور مذکور است از شبکهٔ باور خود کم کند.

واضح است که انتقادات قبلی مشکلی برای هنجار بستار پیامد منطقی ایجاد نمی‌کنند. برای نمونه، براساس این اصل در سناریوی اول، مهدی ملزم به قبول این باور نامعقول نیست که همبرگر را درون یخچال می‌بیند (چنان‌که توضیح دادیم، وی شواهد معرفت‌شناختی برای این امر در دسترس ندارد)، بلکه ملزم به کنار گذاشتن باور دیگر خود از شبکه باور است؛ یعنی این باور شرطی که اگر به درون یخچال نگاه کند، آن‌گاه همبرگر خود را می‌بیند. هم‌چنین در باب نقد دوم می‌توان گفت که اصل بستار پیامد منطقی (برخلاف اصل رعایت پیامد منطقی) مستلزم این نتیجه نامعقول نیست که شخص باید هر باوری را صرفاً به این دلیل که هر گزاره مستلزم همان گزاره است در شبکه باور خود حفظ کند، بلکه براساس این اصل در صورتی که باوری مثل باورهای خرافی کاذب بود شخص می‌تواند باور مربوطه را از شبکه باور کنار بگذارد.

در ادامه، استدلال می‌آوریم که اصل بستار پیامد منطقی مشکلات دیگری دارد و از این رو مقبول نیست. اولین مشکل این اصل، که از این پس آن را مشکل «انفجار استلزام‌های پیش‌یافتاده منطقی» خواهیم نامید، بیان می‌کند که شبکه باور ما منطقیاً مستلزم بی‌نهایت باور دیگر است که بسیاری از آن‌ها باورهای پیش‌یافتاده و بی‌ثمرند. برای مثال اگر باور من به گزاره «منظومه شمسی دارای یک خورشید است» معقول باشد، این باور مستلزم بی‌نهایت باور دیگر خواهد بود، مثل این که منظومه شمسی دارای دو خورشید نیست، منظومه شمسی دارای سه خورشید نیست، و ... در این صورت اصل بستار پیامد منطقی ما را ملزم می‌کند که یا تمام این بی‌نهایت گزاره را باور کنیم یا باوری را که مستلزم باورهای مذکور است از شبکه باور خود کنار بگذاریم؛ یعنی این باور را که منظومه شمسی دارای یک خورشید است. اما هیچ‌یک از این دو الزام معقول به نظر نمی‌رسد، زیرا اولاً شواهد کافی وجود دارد مبنی بر این که منظومه شمسی دارای یک خورشید است، پس کنار گذاشتن این باور معقول نیست؛ دوم این که افزودن بی‌نهایت گزاره به شبکه باور که همگی نتایج منطقی باور مذکورند نه تنها بی‌وجه، بلکه ناممکن است. بی‌وجه بودن آن به این دلیل است که بسیاری از این باورها پیش‌یافتاده‌اند و بنابراین انباشتن ذهن از آن‌ها نامعقول به نظر می‌رسد، وقتی موضوعات دیگری که مثلاً برای بقای ما ضرورت دارند اهمیت بیش‌تری برای به‌ذهن سپرده‌شدن دارند. ناممکن بودن این مطلب به این دلیل است که گنجایش ذهن انسان محدود است و در نتیجه انباشتن ذهن با بی‌نهایت باور ناممکن است. این استدلال را براساس قاعده معروف امانوئل کانت یعنی قاعده «باید مستلزم توانستن است» نیز می‌توان بیان کرد. براساس این قاعده ما ملزم نیستیم کاری را انجام دهیم که نمی‌توانیم. از آن‌جاکه

استلزامات منطقی هریک از باورهای ما در شبکهٔ باور بی‌نهایت است و هم‌چنین به‌ذهن سپردن بی‌نهایت گزاره درون شبکهٔ باور برای ما ناممکن است، مدعای اصل بستار که می‌گوید باید این بی‌نهایت باور را به شبکهٔ باور خود بیفزاییم نامعقول است.

مشکل دوم اصل بستار پیامد منطقی، که آن را مشکل «انفجار استلزامات پیچیدهٔ منطقی» می‌نامیم، این است که گاهی باورهای سادهٔ ما (مثلاً باور به پنج اصل هندسهٔ اقلیدس یا باور به اصول پئانو) استلزامات بسیار پیچیده‌ای دارند. اصل بستار پیامد منطقی از ما می‌خواهد که حتی به پیچیده‌ترین قضایای منتج از پنج اصل اقلیدس باور داشته باشیم یا از باور به این اصول دست برداریم. اما هیچ‌یک از این دو الزام معقول به‌نظر نمی‌رسد: اول این‌که، این پنج اصل شهودی‌اند؛ بنابراین دست برداشتن از باور به آن‌ها معقول نیست؛ دوم این‌که، باور به قضایای بسیار پیچیدهٔ هندسه خواسته‌ای است که خارج از توان انسان‌هاست. این استدلال را نیز می‌توان براساس قاعدهٔ مذکور از کانت، یعنی «باید مستلزم توانستن است»، بیان کرد. از آن‌جاکه برخی استلزامات منطقی باورهای ما بسیار پیچیده‌اند (مثل برخی قضایای پیچیده در هندسهٔ اقلیدسی) و این‌که حتی توان نابغه‌ترین افراد نیز محدود است، این مدعا که باید این قضایا را به شبکهٔ باور خود بیفزاییم غیرمعقول است.^۴

باید تذکر دهیم که مشکل «انفجار استلزامات پیش‌پاافتادهٔ منطقی» و مشکل «انفجار استلزامات پیچیدهٔ منطقی» از این حیث با هم فرق دارند که اولی ناظر به کمیت بی‌نهایت استلزامات منطقی باورهای ما در شبکهٔ باور و دومی ناظر به پیچیدگی فوق‌العادهٔ برخی نتایج منطقی باورهای ما (مثل برخی از قضایای هندسی) است. اما این دو مشکل از این حیث با هم شباهت دارند که هر دو توضیح می‌دهند که هنجار بستار منطقی بیش از حد سخت‌گیرانه است؛ یعنی افراد را ملزم به انجام فعلیتی می‌کند که از حد توان آن‌ها خارج است. از آن‌جاکه هنجار بستار منطقی الزامی بیش از حد سخت‌گیرانه است و هم‌چنین به این دلیل که «باید مستلزم توانستن است»، هنجار بستار منطقی قابل‌قبول نیست. در بخش بعدی مقاله به این مطلب بازخواهیم گشت و توضیح خواهیم داد که راه‌برد ما برای ارائهٔ هنجاری که از انتقادات هارمن مبرا باشد تلاش برای ارائهٔ نسخه‌هایی سهل‌گیرانه‌تر از هنجار بستار منطقی خواهد بود.

از سوی دیگر، از نظر هارمن دلیل خوبی در دست است که نشان می‌دهد هنجار N2 نیز نامعقول است. به‌نظر او در برخی موارد ممکن است بدانیم که در مجموعهٔ باورهایمان ناسازگاری نهفته است، بدون این‌که قادر باشیم مجموعهٔ باورهایمان را چنان سامان‌دهی کنیم که از ناسازگاری مذکور رهایی یابیم. یک راه ممکن برای رهایی از ناسازگاری مذکور،

هم‌جهت با N2، حذف تمام باورهای موجود در شبکه باور است که البته واضح است کار معقولی نیست؛ زیرا سرکردن با ناسازگاری در شبکه باور عاقلانه‌تر از خالی‌الذهن شدن محض است! در این حالت بهترین گزینه موجود از نظر هارمن حفظ ناسازگاری مذکور توأم با «مدیریت» آن است؛ به این معنا که از افزودن پیامدهای منطقی ناسازگاری مذکور به شبکه باور که نامعقول می‌نماید اجتناب کنیم (ibid.: 15). هارمن برای مثال به نظریه‌ای در باب صدق اشاره می‌کند که باوری مبنایی در شبکه باور بسیاری از ماست:

«P» صادق است، اگر و تنها اگر P.

اکنون گزاره زیر را، که آن را (L) می‌نامیم، در نظر بگیرید:

(L) صادق نیست.

(L) متناقض‌نمای دروغ‌گو است و منجر به تناقض می‌شود؛ زیرا اگر (L) صادق باشد، آن‌گاه صادق است که (L) صادق نیست؛ پس (L) صادق نیست. اما اگر (L) صادق نباشد، آن‌گاه واقعیت چنان است که (L) ادعا می‌کند؛ یعنی (L) صادق است. از نظر هارمن بروز این متناقض‌نما به دلیل تعصب ما در پذیرش نظریه صدق بالا (دوشرطی فوق) است. هارمن استدلال می‌کند که اگر (L) را در دوشرطی فوق جای‌گزین کنیم، منجر به گزاره‌ای متناقض خواهد شد:

«(L) صادق نیست» صادق است، اگر و تنها اگر (L) صادق نباشد.

از آن‌جاکه از ابتدا فرض کردیم (L) برابر است با «(L) صادق نیست»، می‌توان دوشرطی قبل را به صورت زیر بازنویسی کرد که گزاره‌ای متناقض خواهد بود:

(L) صادق است اگر و تنها اگر (L) صادق نباشد.

البته چنان‌که می‌دانیم برخی فیلسوفان (Kripke 1975; Herzberger 1982) تلاش‌های بسیاری انجام داده‌اند تا قیدهای محدودکننده‌ای بر نظریه صدق مذکور وضع کنند؛ به طوری که از بروز متناقض‌نماهایی هم‌چون متناقض‌نمای دروغ‌گو جلوگیری کرد. اما از نظر هارمن (ibid.: 16) از آن‌جاکه هیچ‌کدام از این تلاش‌ها کاملاً راضی‌کننده نیستند، معقول‌ترین پاسخ اعتراف به این امر است که باورهای ما در باب صدق متناقض‌اند. از آن‌جاکه نظریه صدق مذکور باوری مبنایی و کارآمد در بسیاری از حوزه‌های فکری است، از نظر هارمن راه‌حل در حذف نظریه صدق مذکور از شبکه باور معقول نیست، بلکه کار معقول حفظ آن

همراه با تلاش برای مدیریت آن است؛ یعنی استنتاج نکردن نمونه‌جانشین‌هایی هم‌چون متناقض‌نمای دروغ‌گو.

در بخش بعدی خواهیم گفت که انتقادات هارمن نافی نظریهٔ هنجارمندی منطق نیست. استدلال ما به‌طور خلاصه ناظر به این امر خواهد بود که می‌توان با اعمال تغییراتی در هنجار بستار منطقی آن را تبدیل به هنجاری مقبول کرد.

۴. ارائهٔ صورت‌بندی جدید از نظریهٔ هنجارمندی منطق برای مصونیت از انتقادات هارمن

در بخش قبل توضیح دادیم که اشکال عمدهٔ هنجارهای NI و هم‌چنین بستار منطقی این بود که بیش از حد سخت‌گیرانه‌اند، یعنی ما را ملزم به انجام کاری می‌کنند که از حد توان ما خارج است. راه‌برد ما برای حل این معضل تلاش برای ارائهٔ نسخه‌هایی سهل‌گیرانه‌تر از هنجار بستار منطقی و سپس آزمودن دوبارهٔ این هنجارها در برابر انتقادات هارمن خواهد بود. بنابر استدلال ما حداقل یک نسخهٔ قابل‌قبول از هنجار منطق وجود دارد که از انتقادات هارمن مبرا باشد.

برای سهولت در بحث ابتدا هنجار NI و سپس هنجار بستار منطقی را به‌لحاظ صوری ساده‌تر و منظم‌تر می‌کنیم، تا درک دقیق‌تری از آن‌ها حاصل شود و در گام بعد، سعی خواهیم کرد، با اعمال تغییرات در محتوای این هنجارها، نسخه‌هایی سهل‌گیرانه‌تر از آن‌ها ارائه کنیم و در نهایت آن‌ها را در برابر انتقادات هارمن دوباره بیازماییم.

نخستین نکتهٔ کلیدی در صورت‌بندی هنجار NI دامنهٔ افعالی است که واژهٔ هنجارین «باید» ایجاد می‌کند. دامنهٔ «باید» در این هنجار کوتاه (narrow) است و این نکته را به‌خوبی می‌توان با افزودن پرائتر در صورت‌بندی NI نشان داد:

(NI): اگر باورهای شخص منطقیاً مستلزم p باشد، آن‌گاه شخص باید (به P باور داشته باشد).

منظور ما از افزودن پرائتر در بازنویسی NI مشخص کردن دامنهٔ اثر «باید» در هنجار NI است. فعلی را که «باید» در این هنجار مقید می‌کند صرفاً باوری است که در تالی شرطی مندرج است و نه در مقدم. از سوی دیگر می‌توان هنجار NI را به‌صورت دیگری صورت‌بندی کرد که دارای دامنهٔ فراخ باشد. این نسخهٔ جدید را NI* می‌نامیم و نشان

می‌دهیم اگرچه NI^* واجد الزامات هنجارین متفاوت با NI است، الزامات هنجارین یکسانی با هنجار بستار منطقی دارد:

(NI^*): شخص باید (اگر باورهای وی منطقاً مستلزم p باشد، آن‌گاه به P نیز باور داشته باشد).

NI^* به لحاظ محتوایی این همان است با هنجار بستار منطقی. دلیل این امر آن است که NI^* شخص را ملزم می‌کند به لحاظ معرفت‌شناختی به نحوی رفتار کند که شرطی مندرج در آن صادق باشد. برای صادق بودن شرطی مذکور شخص باید به لحاظ معرفت‌شناختی به شکلی رفتار کند که تالی شرطی صادق باشد؛ یعنی به استلزامات منطقی باورهای خود (یعنی P) باور داشته باشد و یا مقدم شرطی کاذب باشد؛ یعنی باور (یا باورهایی) را از شبکه باور خود کنار بگذارد، طوری که شبکه باور وی دیگر مستلزم P نباشد. الزام مذکور دقیقاً همان کاری است که هنجار بستار منطقی شخص را ملزم به انجام آن می‌کند (بنگرید به بخش قبلی مقاله). از آن‌جا که NI^* و هنجار بستار منطقی به لحاظ محتوایی یکسان‌اند، NI^* به همان دلایلی که در بخش قبلی مقاله ذکر شد نامقبول است.

تا این‌جا بحث صرفاً هنجارهای بخش قبل را از نظر صوری ساده‌تر و منظم‌تر کردیم: یکی را با دامنه کوتاه و دیگری را با دامنه پهن (wide) مرتب کردیم (یعنی NI و NI^* در بالا).

نکته مهم بعدی درباره هنجارهای NI و NI^* جهت فعلی است که توسط «باید» مقید می‌شود. به بیان دیگر هنجارهای مذکور شخص را ملزم می‌کنند به استلزامات منطقی خود باور داشته باشد، نه این‌که منکر آن‌ها نباشد (disbelieving). توجه به تفاوت میان «باورداشتن به چیزی» و «منکر آن نبودن» نکته مهمی در مباحث مربوط به چیستی باور در فلسفه ذهن است. مثلاً لادری‌گرایان منکر وجود خداوند نیستند، اما به وجود آن هم باور ندارند. آنان نفیاً یا اثباتاً موضعی معرفت‌شناختی در قبال وجود خداوند ندارند.

«ملزم دانستن شخص به باورداشتن به چیزی» سخت‌گیرانه‌تر از «ملزم دانستن وی به منکر نبودن به آن چیز» است. برای درک بهتر این مطلب فرض کنید بگوییم شخصی ملزم به منکر نبودن وجود خداست، در این صورت شخص هم مختار است که به خدا باور داشته باشد و هم این‌که نفیاً یا اثباتاً نظری درباره وجود خدا نداشته باشد (لادری باشد). بنابراین ملزم دانستن شخص به منکر نبودن چیزی سهل‌گیرانه‌تر از ملزم دانستن او به باورداشتن آن چیز است. با اعمال یک الزام سهل‌گیرانه‌تر در هنجارهای NI و NI^* می‌توان نسخه‌های سهل‌گیرانه‌تری از این هنجارها ارائه داد که به ترتیب آن‌ها را $DIS-NI$ و $DIS-NI^*$ می‌نامیم:

(DIS-N1): اگر باورهای شخص منطقاً مستلزم p باشد، آن‌گاه شخص باید (منکر گزاره P نباشد).

و

(DIS-N1*): شخص باید (اگر باورهای وی منطقاً مستلزم p باشد، آن‌گاه منکر گزاره P نباشد).

تفاوت میان این دو هنجار را به این شکل می‌توان توضیح داد که برای برآورده کردن هنجار DIS-N1 شخص صرفاً نباید منکر استلزامات شبکهٔ باور خود باشد؛ حال آن‌که برای برآورده کردن هنجار DIS-N1* شخص باید به لحاظ معرفت‌شناختی به نحوی رفتار کند که شرطی مندرج در آن صادق باشد. برای صادق بودن شرطی مذکور شخص باید به لحاظ معرفت‌شناختی به شکلی رفتار کند که تالی شرطی صادق باشد؛ یعنی منکر استلزامات منطقی باورهای خود (یعنی P) نباشد؛ یا این‌که مقدم شرطی کاذب باشد، یعنی باور (یا باورهایی) را از شبکهٔ باور خود کنار بگذارد، به طوری که شبکهٔ باور وی دیگر مستلزم P نباشد.

هنجارهای DIS-N1 و DIS-N1* نسخه‌های ضعیف‌شدهٔ به ترتیب N1 و هنجار بستار منطقی است که در بخش قبلی براساس استدلال‌های هارمن نقد و رد شدند. در ادامه استدلال خواهیم کرد که هنجار DIS-N1* (برخلاف هنجار DIS-N1) از انتقادات هارمن مبرا است و از این رو گزینهٔ مطلوبی برای صورت‌بندی نظریهٔ هنجارمندی منطق است.

هنجار DIS-N1، به دلیل مشابهی که در بخش قبلی مقاله دربارهٔ هنجار N1 ذکر شد، قابل قبول نیست؛ زیرا گزارهٔ A منطقاً مستلزم A است. این امر براساس هنجار DIS-N1 به نتیجهٔ محافظه‌کارانهٔ معرفت‌شناختی می‌انجامد. به این معنا که، براساس این هنجار، اگر شخص به A باور داشته باشد، آن‌گاه نباید منکر A باشد؛ مثلاً اگر شخصی یک باور خرافی داشته باشد، آن‌گاه وی نباید باور مذکور را از شبکهٔ باور خود کنار بگذارد. اما واضح است که این مدعا معقول نیست. عموم باورهای خرافی کاذب‌اند و به لحاظ معرفت‌شناختی الزامی وجود ندارد تا دلیل و پیرو آن از شبکهٔ باور حذف نشوند (در این باره که چرا کذب یک باور دلیلی برای رد آن است، بنگرید به بخش بعدی مقاله).

ایراد بالا بر هنجار DIS-N1* وارد نیست؛ چراکه چنان‌که توضیح دادیم برای برآورده کردن هنجار مذکور شخص باید به لحاظ معرفت‌شناختی به نحوی رفتار کند که شرطی مندرج در آن صادق باشد. برای صادق بودن شرطی مذکور شخص دو راه‌کار دارد: یا باید به شکلی رفتار کند که تالی شرطی صادق باشد، یعنی منکر استلزامات منطقی باورهای

خود (یعنی P) نباشد یا مقدم شرطی کاذب باشد، یعنی باور (یا باورهایی) را از شبکه باور خود کنار بگذارد، به طوری که شبکه باور وی دیگر مستلزم P نباشد. بنابراین در صورتی که شخص دارای باوری کاذب باشد می تواند بر اساس هنجار $DIS-N1^*$ راه کار دوم را برگزیند؛ یعنی باور کاذب را از شبکه باور خود کنار بگذارد.

هم چنین می توان نشان داد که هنجار $DIS-N1^*$ ، برخلاف هنجار بستار منطقی، زیاد سخت گیرانه نیست و در نتیجه با اصل «باید مستلزم توانستن است» نیز در تضاد نیست. برای درک بهتر مطلب دوباره مشکل «انفجار استلزامات پیش یافتاده منطقی» را در نظر بگیرید که در بخش قبل علیه هنجار بستار منطقی توضیح دادیم. امروزه افراد به این گزاره پیش یافتاده و صادق باور دارند که منظومه شمسی دارای یک خورشید است. در ضمن، چنان که در بخش قبل توضیح دادیم این باور منطقاً مستلزم بی نهایت گزاره دیگر است. نکته مهم اما آن است که هنجار $DIS-N1^*$ برخلاف هنجار بستار منطقی منجر به این الزام بیش از حد سخت گیرانه نمی شود که شخص باید یا به تمام این بی نهایت گزاره باور داشته باشد یا باوری را که مستلزم باورهای مذکور است، یعنی این باور صادق که منظومه شمسی دارای یک خورشید است، از شبکه باور کنار بگذارد. هنجار $DIS-N1^*$ مستلزم الزامی سهل گیرانه تر است: شخص نباید منکر پیامدهای منطقی باور اولیه خود باشد، یا این باور صادق را که منظومه شمسی دارای یک خورشید است از شبکه باور خود کنار بگذارد. واضح است که این الزام که شخص نباید منکر پیامدهای منطقی باور اولیه خود باشد با اصل «باید مستلزم توانستن است» در تضاد نیست؛ چرا که این الزام شخص را مخیر می کند که در قبال پیامدهای منطقی باور اولیه، نفیاً یا اثباتاً، موضع معرفت شناختی نداشته باشد.

هم چنین می توان نشان داد که مشکل «انفجار استلزامات پیچیده منطقی» که در بخش قبلی مقاله ذکر آن رفت نیز ناقض هنجار $DIS-N1^*$ نیست. برای درک مطلب دوباره اصول بدیهی پثانو را در نظر بیاورید. هنجار $DIS-N1^*$ برخلاف هنجار بستار منطقی منجر به این الزام بیش از حد سخت گیرانه نمی شود که ما یا باید به پیچیده ترین قضایای منتج از این اصول که حتی به ذهن سپردن آنها برای ما غیر ممکن است باور داشته باشیم یا از باور به این اصول دست برداریم. هنجار $DIS-N1^*$ مستلزم الزامی سهل گیرانه تر است: شخص نباید منکر پیامدهای منطقی اصول پثانو که بسیار پیچیده اند باشد^۵ یا این که از باور به این اصول دست بردارد. واضح است که این الزام که شخص نباید منکر پیامدهای منطقی اصول پثانو باشد با اصل «باید مستلزم توانستن است» در تضاد نیست؛ چرا که این الزام شخص را مخیر می کند که نفیاً یا اثباتاً موضعی معرفت شناختی در باب این پیامدها نداشته باشد.

پس به‌طور خلاصه نتیجهٔ این بخش چنین می‌شود که هنجار*DIS-N1 از انتقادات هارمن مبراست. یادآور می‌شویم که از نظر هارمن تمامی هنجارهای پیش‌نهادی مدافعان نظریهٔ هنجارمندی منطق در متون فلسفی، مثل هنجار*NI و هنجار*بستار منطقی، به‌دلایلی که در بخش اول مقاله آمد نامقبول‌اند. این مدعا مبنایی به‌دست هارمن داد تا از اساس منکر نظریهٔ هنجارمندی منطق شود. اگر این مدعا درست باشد که هنجار*DIS-N1 از انتقادات هارمن مبراست، می‌توان نتیجه گرفت که هارمن مبنای محکمی برای رد نظریهٔ هنجارمندی منطق در دست ندارد.

در بخش بعد، تلاش می‌کنیم تبیینی ارائه کنیم برای نظریهٔ هنجارمندی منطق که آن را با هنجار*DIS-N1 صورت‌بندی کردیم. بدین منظور استدلال خواهیم کرد که مفهوم معرفت‌شناختی مبنایی‌تری وجود دارد که می‌توان هنجارمندی منطق را از آن نتیجه گرفت.

۵. تبیین هنجارمندی منطق براساس هنجارمندی باور

ابتدا نظریه‌ای را دربارهٔ مفهوم حالت ذهنی «باور» شرح می‌دهیم که در متون فلسفی نظریهٔ «هنجارمندی باور» (normativity of belief) نام دارد و سپس استدلال می‌کنیم که این نظریه را می‌توان از نظریهٔ هنجارمندی باور نتیجه گرفت. در صورت صحت این استدلال می‌توان نتیجه گرفت که نظریهٔ هنجارمندی باور به‌لحاظ تبیینی مقدم بر نظریهٔ هنجارمندی منطق است.

امروزه فلاسفه بسیاری مدعی‌اند که حالت ذهنی باور مفهومی هنجارین است (مثلاً بنگرید به (Boghossian 2003; Shah 2002; Shah and Velleman 2005). براساس این نظریه، آنچه به‌لحاظ مفهومی باور را درمقام یک حالت ذهنی از دیگر حالات ذهنی مثل تصورکردن (imagination) و فرض کردن (assumption) متمایز می‌کند آن است که، برخلاف مثلاً فرض کردن چیزی، هنگام باورکردن به آن به‌دنبال فراچنگ آوردن صدق (truth) آن گزاره‌ایم. برنارد ویلیامز (1973) این مطلب را با این گزین‌گویه (slogan) بیان می‌کند که باور برخلاف دیگر حالات ذهنی «صدق را هدف گرفته است». یک تفسیر مهم و معروف از تعبیر ویلیامز از باور ناظر به رابطهٔ هنجارینی است که حالت ذهنی باور با صدق محتوای خود دارد. فلاسفه برای بیان این رابطه معمولاً از صورت‌بندی زیر استفاده می‌کنند:

M1: شخص باید به p باور داشته باشد، اگر و تنها اگر p صادق باشد (بنگرید به

(Shah and Velleman 2005: 510).

براساس نظریه هنجارمندی باور، فهم این که هنجار باور (M1) عمل ذهنی باورکردن را مقید می‌کند برای فهم مفهوم باور ضرورت دارد و به بیان فنی تر مقوم (constitutive) این مفهوم است. البته همین نکته است که می‌تواند باور را به لحاظ مفهومی از دیگر گرایش‌های شناختی متمایز کند (در این باره بنگرید به Shah 2003: 448; Shah and Velleman 2005: 497). نکته مهم و شهودی که هنجارمندی باور سعی در صورت‌بندی‌اش دارد آن است که به لحاظ معرفت‌شناختی موظفیم باورهای کاذب را طرد و باورهای صادق را برگزینیم (بنگرید به Shah and Velleman 2005: 497). این الزام معرفت‌شناختی برای حالات ذهنی دیگر وجود ندارد. برای روشن شدن این نکته دو گرایش شناختی باور و فرض را در نظر بگیرید. واضح است که نه صادق بودن و نه کاذب بودن یک گزاره (مثلاً گزاره مجموع زوایای یک مثلث ۱۸۰ درجه نیست) الزامی برای مفروض گرفتن یا نگرفتن آن نمی‌آورد. شخص می‌تواند گزاره را به دلایلی که اصلاً مربوط به صدق یا کذب آن نمی‌شود، مثل مفیدبودن برای پیش‌برد بحث، فرض کند. اما این مطلب بنابر نظریه هنجارمندی باور درباره حالت ذهنی باور صادق نیست؛ زیرا براساس این نظریه عمل باورکردن مقید به M1 است. یعنی اگر گزاره‌ای صادق بود شخص باید به آن باور داشته باشد.

شایان ذکر است که نظریه هنجارمندی باور از زوایای مختلف دیگری نیز در متون فلسفی بررسی شده است، که تشریح و تحلیل آن خارج از هدف ما در این مقاله است (خوانندگان علاقه‌مند برای اطلاع از این موارد بنگرند به Bykvist and Hattiangadi 2007; Boghossian 2003; Shah 2003).^۷ در ادامه، نظریه هنجارمندی باور را مفروض می‌گیریم و استدلال می‌کنیم که این نظریه مستلزم هنجارمندی منطق (یعنی *DIS-N1) است؛ به بیان دیگر، پیروی از هنجار باور، مستلزم پیروی از هنجار *DIS-N1 است.^۸ برای سهولت در استدلال، عکس نقیض این مدعا را اثبات می‌کنیم:

مدعا: تخلف از هنجار *DIS-N1 مستلزم تخلف از هنجار باور (M1) است.

تخلف از هنجار *DIS-N1 به این معناست که مثلاً گزاره p پیامد منطقی باورهای شخص است، اما وی منکر آن است. برای اثبات این امر که حالت مذکور مستلزم تخطی از هنجار باور است، ما یک فرض کمکی و بدیهی دیگر را نیز مدنظر قرار می‌دهیم. این فرض ناظر به این مطلب است که ویژگی حافظ‌الصدق بودن شرط لازم برای معتبر بودن استدلال‌های قیاسی در زبان عادی است. به بیان دیگر صدق مقدمات یک استدلال معتبر در

زبان روزمره کذب نتیجه را غیرممکن می‌سازد (در این باره بنگرید به تعریف تارسکی از پیامد منطقی و Sainsbury 1991: 12).^۹ اکنون فرض کنید p پیامد منطقی باورهای شخص S است، اما وی منکر آن است. در این وضعیت دو حالت محتمل است که ثابت می‌کنیم هر دو مستلزم تخلف از هنجار باور است. احتمال اول آن است که در مجموعهٔ باورهای فعلی S باوری کاذب وجود داشته باشد. واضح است که در این حالت S از آنچه هنجار باور وی را ملتزم به آن می‌داند تخطی جسته است؛ زیرا هنجار باور وی را از باور به گزاره‌های کاذب نهی می‌کند. احتمال دوم آن است که در مجموعهٔ باورهای فعلی S باور کاذب وجود نداشته باشد؛ در این صورت براساس تعریف حافظ‌الصدقی می‌توان صدق p را نتیجه گرفت. اما از سوی دیگر همان‌طور که در این سناریو فرض کردیم، S منکر p است؛ بنابراین این نتیجه حاصل می‌شود که S از وظیفهٔ معرفتی خود، یعنی باور به گزاره‌های صادق، تخطی جسته است. مخلص کلام آن‌که، چه در مجموعهٔ باورهای فعلی S باور کاذب وجود داشته باشد و چه خیر، در صورتی که این مجموعه باورها منطقیاً مستلزم p باشد اما شخص منکر این گزاره باشد، این نتیجه حاصل می‌آید که S از هنجار باور تخطی جسته است.

۶. نتیجه‌گیری

مانند اصول اخلاقی که افعال ما را هنجارگذاری و به درست و نادرست تقسیم می‌کنند، براساس نظریهٔ هنجارمندی منطق، اصول و قوانین منطق نیز استدلال‌های معمول در زبان روزمره را هنجارگذاری می‌کنند. اما براساس نقدهای مشهور گیلبرت هارمن (1984, 1986) منطق صرفاً اعتبار ساخت‌های استدلالی متشکل از گزاره‌ها را بررسی می‌کند و از این‌رو ارتباطی با نحوهٔ تفکر و استدلال‌های عادی ما ندارد که متشکل‌اند از حالت ذهنی باور. راه‌برد استدلالی هارمن تلاش برای برای توجیه این مدعاست که هیچ صورت‌بندی معقولی وجود ندارد که بتواند رابطهٔ قابل‌قبولی بین اصول منطق و نحوهٔ استدلال در زبان عادی برقرار کند. ما در این مقاله پس از بررسی استدلال‌های او استدلال آوردیم که می‌توان صورت‌بندی قابل‌قبولی از هنجارمندی منطق ارائه داد، به طوری که نقدهای هارمن بر آن کارگر نیفتد. در گام آخر نیز تبیینی از چرایی هنجارمندی منطق براساس هنجارمندی باور ارائه کردیم. در صورت صحت این مدعا می‌توان نتیجه گرفت که به‌لحاظ تبیینی هنجارمندی باور مقدم بر هنجارمندی منطق است.

پی‌نوشت‌ها

۱. گیلبرت هارمن (1984) به این معنا از استدلال که ناظر به سامان‌دهی مجموعه باورهاست اصطلاحاً *change in view* می‌گوید.
۲. منطق‌های فراسازگار (para-consistent) مخالف صورت‌بندی N2 هستند. از آن‌جا که تمرکز ما در این مقاله بر انتقادات هارمن است و نه منطق‌های فراسازگار، در صفحه ۸ مقاله توضیحاتی در این باره که چرا هارمن نیز مخالف این صورت‌بندی است ذکر کرده‌ایم.
۳. البته می‌توان، با پیش‌فرض‌هایی مشکوک و نامقبول، اصل دوم را از اصل اول نتیجه گرفت. طرح این بحث در این مقاله مدنظر نیست. خواننده علاقه‌مند می‌تواند مراجعه کند به Steinberger 2017c.
۴. ممکن است اعتراض شود که نسخه‌های دیگری از هنجارمندی منطق وجود دارد که انتقادات هارمن که در بخش ۲ مقاله توضیح داده شد بر آن‌ها کارگر نمی‌افتد. مثلاً پیش‌نهاد زیر را در نظر بگیرید. هنجار بستار پیامد منطقی ۱: شبکه باور باید تحت رابطه پیامد منطقی بسته باشد. به این معنا که اگر باورهای شخص منطقی مستلزم نتیجه‌ای (مثل A) بود که عضو مجموعه باورها نبود، شخص یا باید آماده باشد باور مذکور را به شبکه باور خود اضافه کند یا حداقل یکی از باورهایی را که منطقی مستلزم باور مذکور است از شبکه باور خود کنار گذارد.
توجه کنید که نسخه بالا نمی‌گوید که شخص در وضعیت مذکور باید رفتاری خاص از خود بروز دهد، بلکه می‌گوید وی صرفاً باید واجد آمادگی برای بروز آن رفتار باشد. گرچه ما نیز موافق این نکته‌ایم که نسخه‌هایی از هنجارمندی وجود دارد که انتقادات هارمن بر آن‌ها مؤثر نیست (بخش ۳ مقاله)، اما فکر نمی‌کنیم که هنجار مطرح‌شده در بالا برای قانع کردن هارمن کارگشا باشد. هنجار مطرح‌شده شبیه به توصیف آمایشی (dispositionalist account) است. منظور از آمایش‌های رفتاری رفتارهای بالقوه‌ای است که در صورت تحقق موقعیت آرمانی (ideal condition) بروز خواهند یافت (Boghossian 1989: 515). کریپکی (1982) علیه نظریه آمایشی معنا و بوغوسیان (1989, 2003) علیه نظریه آمایشی معنا و نظریه آمایشی باور استدلال کرده‌اند. به نظر من می‌توان از آن‌ها برای رد هنجار بالا نیز استفاده کرد. مثلاً کریپکی بیان می‌کند از آن‌جا که آمایش‌های ما متعلق به ما هستند و ما موجودات محدودی هستیم (گنجایش مغزی یا عمر محدودی داریم)، این آمایش‌ها نیز محدودند و بنابراین نمی‌توانیم دارای آمایش‌های رفتاری برای کاربری درست یک عبارت (مثل «میز» یا «+») در تعداد نامحدود موقعیت کاربری آن عبارت باشیم. در پیروی از این استدلال و باتوجه به هنجار بستار پیامد منطقی ۱ می‌توان گفت چون «آمادگی‌هایی» که از آن‌ها در هنجار مذکور نام بردیم به‌هر حال متعلق به ما هستند و در نتیجه محدودند، نمی‌توانیم آمادگی سامان‌بخشی به تمام گزاره‌ها (مانند گزاره‌های بسیار پیچیده که حتی علی‌الاصول در ظرف ذهن ما نمی‌گنجند) داشته باشیم. در این صورت، هنجار مذکور با

اصل «باید مستلزم توانستن است» کانت در تضاد قرار می‌گیرد و به نظر نمی‌رسد حداقل در شکل فعلی درست باشد؛ یعنی هارمن را قانع نخواهد کرد.

۵. خوانندگان توجه کنند که موضع ما آن نیست که شخص ملزم به موضع لادری‌گرایانه است. تحلیل مفهومی آن قسمت که گفته‌ام شخص نباید منکر پیامدهای اصول پثانو باشد آن است که وی یا باید موضعی اتخاذ نکند یا به پیامدهای مذکور باور داشته باشد (این فرق دارد با آن‌که بگوییم شخص ملزم است موضعی اتخاذ نکند). این نکته نیز شایان ذکر است که هنجارهای منع‌کننده، برخلاف هنجارهای امرکننده، به نحو سلبی هدایت‌گر فعل‌اند. برای نمونه، تالی $DIS-NI^*$ که بیان می‌کند شخص نباید منکر پیامدهای باورهای خود باشد هنجاری منع‌کننده است و به نحو سلبی هدایت‌گر فعل سامان‌بخشی به باورهاست (البته به همین دلیل به نحو سهل‌گیرانه‌تری در نسبت با هنجار امرکنندهٔ متناظر عمل می‌کند؛ یعنی در نسبت با NI^* شخص باید «اگر باورهای وی منطقاً مستلزم p باشد، گزارهٔ P را باور کند»). زیرا دست فاعل را در اتخاذکردن موضع درباب پیامدهای مذکور یا پذیرش پیامدهای مذکور باز می‌گذارد. چنان‌که استدلال آوردیم، همین سهل‌گیرانه‌تر بودن است که باعث می‌شود هنجار $DIS-NI^*$ از زیر تیغ نقدهای هارمن به سلامت بیرون رود).

6. Belief aims at truth

۷. برای نمونه یکی از مباحث مهم درباب نظریهٔ هنجارمندی باور در یک دههٔ اخیر چگونگی صورت‌بندی هنجار باور بوده است. این مبحث مفصل است و بررسی آن خارج از هدف ما (من در این مقالات به تفصیل دربارهٔ مبحث مذکور بحث کرده‌ام: کلاتری (۱۳۹۴، ۱۳۹۳). در این جا برای سهولت در بحث $M1$ را شکل مقبول هنجار باور می‌گیریم، صرفاً به این معنا که براساس هنجار باور ملزم به اخذ باورهای صادق و رد باورهای کاذب هستیم.

۸. تأکید می‌شود که براساس مدعای ما پیروی از هنجار منطق شرط لازم (و نه کافی) برای پیروی از هنجار باور است. مثلاً فرض کنید p و هم‌چنین p آن‌گاه q صادق باشند، در این صورت q نیز صادق است. هنجارمندی باور می‌گوید که شخص وظیفه دارد q را باور کند، درحالی‌که $DIS-NI^*$ می‌گوید وظیفه دارد صرفاً منکر آن نباشد (یا دست از باور به گزاره‌های مذکور بردارد). این بدان معناست که ارضای آن‌چه هنجار منطق می‌خواهد شرط لازم (و نه کافی) است برای ارضای آن چیزی که هنجار باور می‌خواهد. مثلاً اگر شخص منکر q شود به طریق اولی از آن‌چه هنجار باور طلب کرده است، یعنی باور به q نیز تخلف کرده است.

برای اثبات این مطلب که پیروی از هنجار منطق شرط لازم (و نه کافی) برای پیروی از هنجار باور است از برهان خلف استفاده کردیم (بخش ۴ مقاله).

۹. البته بدیهی است که برهان ما برای شخصی که منکر تعریف فوق باشد کارآمد نیست؛ اما از آن‌جاکه بسیاری از فیلسوفان مهم این فرض را تأیید کرده‌اند و برای ما هم بدیهی به نظر

می‌رسد، پیش‌فرض گرفتن آن در این مقاله نامعقول نیست. بحث و بررسی بیشتر درباره این تعریف از اعتبار استدلال‌های قیاسی در زبان عادی خارج از حدود این مقاله است.

کتاب‌نامه

کلاتری، سیدعلی (۱۳۹۳)، «بررسی این شعار ویلیامز که باور ناظر به هدف صدق است»، *متافیزیک*، دانشگاه اصفهان، ش ۱۷.

کلاتری، سیدعلی (۱۳۹۴)، «در باب منطق مجاز بودن باور»، *پژوهش‌های فلسفی و کلامی*، دانشگاه قم، ش ۱۵.

- Boghossian, P. (1989), "The Rule-Following Considerations", *Mind*, no. 98.
- Boghossian, P. (2003), "The Normativity of Content", *Philosophical Issues*, no.13.
- Broome, J. (2000), "Normative Requirements", in: J. Dancy (ed.), *Normativity*, Oxford: Oxford University Press.
- Bykvist, K. And Hattiangadi, A. (2007), "Does Thought Imply ought?", *Analysis*, no. 67.
- Frege, G. (1918/1956), "The thought", *Mind*, no. 65.
- Harman, G. (1984), "Logic and Reasoning", *Synthese*, no. 60.
- Harman, G. (1986), *Change in View: Principles of Reasoning*, Cambridge: M.I.T.Press
- Herzberger, Hans G. (1982), "Naive Semantics and the Liar Paradox", *Journal of Philosophy*, no. 79.
- MacFarlane, J. (2002), "Frege, Kant, and the Logic in Logicism", *The philosophical Review*, no.111.
- MacFarlane, J. (2004), "In What Sense (If Any) Is Logic Normative for Thought?" Unpublished.
- Kripke, Saul A. (1975), "Outline of a Theory of Truth", *Journal of Philosophy*, no. 72.
- Sainsbury, R.M. (1991), *Logical Forms: An Introduction to Philosophical Logic*. Oxford: Basil Blackwell.
- Shah, N. (2003), "How Truth Governs Belief", *The Philosophical Review*, no. 112.
- Shah, N. and Velleman, D. (2005), "Doxastic Deliberation", *The Philosophical Review*, no. 114.
- Steinberger, F. (2017a), "The Normative Status of logic", In: E. Zalta, (ed.), *The Stanford encyclopedia of philosophy*, Metaphysics Research Lab, Stanford University.
- Steinberger, F. (2017b), "Frege and Carnap on the Normativity of Logic", *Synthese*, no. 194.
- Steinberger, F. (2017c), "Logical Pluralism and Logical Normativity", Unpublished
- Tarski, Alfred, (1986), "What Are Logical Notions", *History and Philosophy of Logic*, no. 7.
- Williams, B. (1973), "Deciding to Believe", In: *Problems of the Self*, Cambridge: Cambridge University Press.